

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سید محمد رفیع صاحب مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

مَدْرَسَةُ الْعِلْمِ وَالْحَقِّ

فهرست صحیح الکرامه فی آثار القیامه

<p>فصل ۱ در طبع بودن علم و تقسیم در عمر آن پیشه</p>	۲۰	<p>فصل ۲ مد</p>	۲
<p>فصل ۲ در بیان حدود و قدم عالم و تاریخ بعضی انبیا و ملوک و ذکر امام عرب و ذکر تواریخ و غیره</p>	۲۱	<p>فصل ۳ مقدمه در بیان احوال علم تاریخ</p>	۳
<p>فصل ۳ در بیان حدود و قدم عالم و تواریخ بعضی رسول ملوک و امام</p>	۲۲	<p>فصل ۴ در حال تاریخ</p>	۵
<p>فصل ۴ در ذکر امام عرب مولد نبی صلوات الله علیه و آله از سال هجرت</p>	۲۳	<p>فصل ۵ در بیان مشط و ان از ارض و ذکر اقامت سببه بطریق اشارت</p>	۸
<p>فصل ۵ در ذکر تاریخ امام و سال شمسی و اسبوع ایام</p>	۲۴	<p>فصل ۶ در بیان عدل مشایخ</p>	۱۰
<p>فصل ۶ در بیان عمر دنیا مطابق قول بعضی اهل اسلام</p>	۲۸	<p>فصل ۷ در بیان اصناف مدرک عدل</p>	۱۲
<p>فصل ۷ در بیان اختلاف امام در مدت باقی از عمر دنیا</p>	۳۲	<p>فصل ۸ در بیان طبعی بودن جبال بدو حضرت ائمه ذکر مایه</p>	۱۵
<p>فصل ۸ در بیان مقدار تا خیر امت مرجم</p>	۳۹	<p>فصل ۹ در بیان انکه زرف مقوی دولت است و آنچه حق باوست</p>	۱۶

۵۲ **فصل ۷**
در بیان خلافت نبی بامیه و عباسیه و دیگر ملوک
و سلاطین که در ملت اسلامیة و عربت عجم بودند

۶۵ **فصل ۸**
در بیان انحلال سمرقاند و القاب خلفای عباسیه
و اوائل خلفای ملوک اسلام و فتوح ممالک و
مسلمانان

۷۱ **فصل ۹**
در بیان حوادث زمانه خلفای عباسیه و حیران

۷۴ **فصل ۱۰**
در بیان کشور هند و سلاطین هند و اسلام طوائف
الملوک هند و بعضی ماجریات

۷۶ **فصل ۱۱**
در بیان اقسام اهل عالم و بنا بر تعدیل فرق اسلامیة

۱۰۰ **فصل ۱۲**
در بیان اول شبّه واقع
در صدر و مظهر او

۱۰۶ **فصل ۱۳**
در بیان افتراق امت بر فرق و شعبه مذریه نیست
و جماعت

۱۱۵ **فصل ۱۴**
در بیان بدولت اسلامیة آنچه متصل باوست

۱۱۹ **فصل ۱۵**
در بیان عقائد اهل اسلام از ابتدا بدولت
اسلامیه تا انتشار مذہب اشعریه

۱۲۰ **فصل ۱۶**
در بیان بعضی خصائص امت موحده

۱۲۲ **فصل ۱۷**
در بیان بعثت پیغمبرین بر سر هر صد سال

۱۲۲ **فصل ۱۸**
در بیان وجود حقن درین امت و حکم آن

۱۲۷ **فصل ۱۹**
در بیان انواع فتن و ذکر سلاطین عثمانیه و سبیل

۱۵۲ **فصل ۲۰**
در بیان قیامت زمان قیامت بوجود شرائط صغریه

۱۵۹ **فصل ۲۱**
در ذکر مقتل عثمان بن عفان رضی الله عنه

۱۶۲ **فصل ۲۲**
در ذکر قصه جبل

۱۶۷ **فصل ۲۳**
در ذکر واقعه صفین

۱۴۹	فصل ۵ در ذکر وقعه نهران و مدح خلفاء شریفین	۲۰۵	فصل ۱۳ در ذکر فتنه و اطرد و امانت نمودن ایشان بدین و استحلال کردن محارم
۱۵۰	فصل ۶ در نزول حسن بن علی از آسمان و رضی الله عنهم	۲۰۷	فصل ۱۵ در ذکر فتنه تار و لوک ایشان و سلطنت تیمور و سندر و غیره و تسلط نصار بر مملکت هند و ان تبذیر آن زمان
۱۵۶	فصل ۷ در ذکر ملک بنی امیه و قتل حسن بن علی رضی الله عنهما	۲۲۰	فصل ۱۶ در ذکر اربع مسجد شریف بنویس
۱۵۹	فصل ۸ در ذکر قتل حسین بن علی رضی الله عنه	۲۲۱	فصل ۱۷ در ذکر قصه نقب حجره شریفه و غیره
۱۸۲	فصل ۹ در ذکر وقعه حره	۲۲۳	فصل ۱۸ در ذکر نار حبار
۱۸۸	فصل ۱۰ در ذکر ویرانی مدینه و قتل سید الشهداء	۲۲۶	فصل ۱۹ در ذکر افروز و سبب ادا ایشان بملک و اظهار لعن طعن بر صحابه کرام
۱۹۱	فصل ۱۱ در ذکر قتل زین العابدین علی بن حسین رضی الله عنهم	۲۳۳	فصل ۲۰ در ذکر خروج و جالین کذابین
۱۹۷	فصل ۱۲ در ذکر دولت بنی العباس	۲۳۹	فصل ۲۱ در ذکر فتح بیت المقدس
۲۰۳	فصل ۱۳ در ذکر فتنه فاطمیه و استیلا ایشان بر مغرب و مصر	۲۴۲	فصل ۲۲ در ذکر امور عظیمه

۲۸۶	فصل ۶ در ذکر فتور واقع در ارکان اسلام	۲۵۰	فصل ۲۳ در ذکر ستاره و نباله دار
۲۸۹	فصل ۷ در ذکر بقیة امارت متوسطه ساعت	۲۵۲	فصل ۲۴ در ذکر کثرت موت و غیره
۲۹۲	فصل ۸ در ذکر بعضی امارات دیگر ساعت	۲۵۴	حاشیة اول در بیان بعضی حوادث مذت اسلامیه از اول هجرت تا زمانه حال بترتیب قرانات
۲۹۸	فصل ۹ ایضا در بیان اشراط ساعت	۲۶۸	۳ در ذکر امارات متوسطه و اشراط صغیر که هنوز باقی است بگذر روز اشترتون
۳۰۰	فصل ۱۰ در بعضی علامات دیگر قیامت	۲۶۹	فصل ۱ در ذکر غیبت اسلام و تغییر احوال نبی اوم
۳۰۶	فصل ۱۱ در ذکر صغائر و محقرات امور	۲۶۱	فصل ۲ در ذکر تغیر مردم
۳۰۹	فصل ۱۲ در ذکر بعضی منبئات	۲۶۲	فصل ۳ در ارضاء و کمالات حاصله امروزه
۳۱۰	فصل ۱۳ در ذکر بعضی منکرات	۲۶۸	فصل ۴ در بیان تبدیل مفاهیم الفاظ علوم
۳۱۳	فصل ۱۴ در ذکر بقیة منکرات	۲۸۲	فصل ۵ در ذکر باریت غیر مستحقین

۳۱۷	قصه ۱۵	۳۵۱	قصه ۱۵
	در ذکر منکرات حجاج و غیره		در ذکر نام و نسب مولد و سعیت و هجرت و علییه و سیرت مهدی موعود
۳۱۹	قصه ۱۶	۳۵۲	قصه ۱۶
	در ذکر منکرات نوح و غیره		در بیان اسم سامی و نام نامی و علییه السلام
۳۲۱	قصه ۱۷	۳۵۳	قصه ۱۷
	در ذکر بیعت عیادت و غیره		در بیان نسب مهدی
۳۲۲	قصه ۱۸	۳۵۴	قصه ۱۸
	در ذکر بیعت موآتم و عیاد و غیره		در بیان مولد مهدی
۳۲۸	قصه ۱۹	۳۵۹	قصه ۱۹
	در ذکر منکرات مختلفه و بعضی انواع آن		در بیان علییه مهدی
۳۳۱	قصه ۲۰	۳۶۱	قصه ۲۰
	در ذکر بعضی بدع مختلفه		در بیان سیرت مهدی
۳۳۲	قصه ۲۱	۳۶۵	قصه ۲۱
	در بدع لباس و غیره		در بیان علامات مهدی موعود
۳۳۹	قصه ۲۲	۳۶۸	قصه ۲۲
	در ذکر بعضی منکرات عظیمه		در بیان وقایع و منقح که در زمان ظهور مهدی علیه السلام واقع شوند
۳۴۲	قصه ۲۳	۳۷۲	قصه ۲۳
	در بیان اشرار عظیمه و امارت قریبه که متعاقب آن قیام ساعت و ساعت قیامت است		در ذکر طریقه کبری که بزمان مهدی باشد

<p>۴۲۳</p> <p>فصل ۴</p> <p>در بیان نزول حضرت روح القدس علی بن مریم علیه السلام</p>	<p>۳۸۰</p> <p>فصل ۲</p> <p>در بیان ملک محمد در بیان حدیث الامام علی بن ابی طالب</p>
<p>۴۲۴</p> <p>فصل ۱</p> <p>در بیان حلیه صورت و سیرت و علی السلام</p>	<p>۳۸۴</p> <p>فصل ۳</p> <p>در بیان در میان مرتبه حدیث</p>
<p>۴۲۵</p> <p>فصل ۲</p> <p>در بیان وقت نزول عیسی و محل نزول وی و مدت وفاتش و تجلیل حضرت تقیید امام محمد و عیسی با امام ابوحنیفه</p>	<p>۳۹۲</p> <p>فصل ۴</p> <p>در ذکر وقت و تاریخ خروج مهدی فوج و</p>
<p>۴۳۳</p> <p>فصل ۸</p> <p>در بیان خروج یاجوج و ماجوج</p>	<p>۳۹۵</p> <p>فصل ۵</p> <p>در ذکر انبیا و انصار و صاحب بایت مهدی</p>
<p>۴۳۵</p> <p>فصل ۱</p> <p>در بیان نسب یاجوج و ماجوج</p>	<p>۴۰۰</p> <p>فصل ۶</p> <p>در بیان خروج و حال</p>
<p>۴۳۶</p> <p>فصل ۲</p> <p>در ذکر احوال و سیرت ایشان</p>	<p>۴۰۱</p> <p>فصل ۱</p> <p>در بیان نام و نسب مولد و حال</p>
<p>۴۳۷</p> <p>فصل ۳</p> <p>در بیان خسوف و فساد و اهلاك ایشان</p>	<p>۴۰۲</p> <p>فصل ۲</p> <p>در بیان حلیه سیرت و قنیه و حال</p>
<p>۴۴۰</p> <p>فصل ۹</p> <p>در ذکر ویرانه بدین سنوره و خروج تحطانی و غیره</p>	<p>۴۰۸</p> <p>فصل ۳</p> <p>در بیان محل خروج و حال و وقت مدت کیفیت و می طریقی نجات از وی و قاتل و</p>
<p>۴۴۱</p> <p>فصل ۱</p> <p>در بیان خسوف بدین</p>	<p>۴۱۶</p> <p>فصل ۴</p> <p>در بیان و حال بودن این صیاد</p>

<p>۲۶۲ فصل ۲ در بیان تاریخ خارج از قعر عدن و تمام حشر</p>	<p>۲۲۲ فصل ۲ در بیان خروج قحطانی و جهجاه و شیم و مقعد و غیره بعد عیسی علیه السلام</p>
<p>۲۶۱ فصل ۱۲ در حال مابعد بعث تا دخول جنت و نار</p>	<p>۲۲۳ فصل ۳ در ذکر مردم کعبه مکرمه و سلب حلیه او و خیر اهل کتواو</p>
<p>۲۶۰ خاتمه الکتاب در بیان اقصای اهل اعمال صالحه و دخول جنت و عکس</p>	<p>۲۲۴ فصل ۴ در ذکر اخس و غیره</p>
<p>۲۶۸ خاتمه کتاب از مولوی عبد الرشید صاحب</p>	<p>۲۲۵ فصل ۱۰ در بیان طلوع شمس از مغرب و مابعد آن</p>
<p>۵۰۰ تاریخ ختم کتاب</p>	<p>۱۱ فصل ۱ در طلوع شمس از مغرب</p>
<p>۵۰۲ قصید مدح حضرت مؤلف کتاب دام اقباله</p>	<p>۲۵۱ فصل ۲ در بیان اول آیات</p>
<p>۵۰۳ قصید مدح رئیس مصلیه بهر پال دام اقباله</p>	<p>۲۵۲ فصل ۳ در بیان دایمه الارض</p>
<p>۵۰۴ صی نامیه کتاب</p>	<p>۲۵۳ فصل ۱۱ در بیان دخان و بویج باره تار عدن</p>
<p>تم الفهرس والله الذي بنعمته تتم الصالحات و صلی الله تعالی علی محمد سید المرسلین و علی و صحبه اهل الکرامات</p>	<p>۱۱ فصل ۱ در بیان دخان و بویج باره</p>

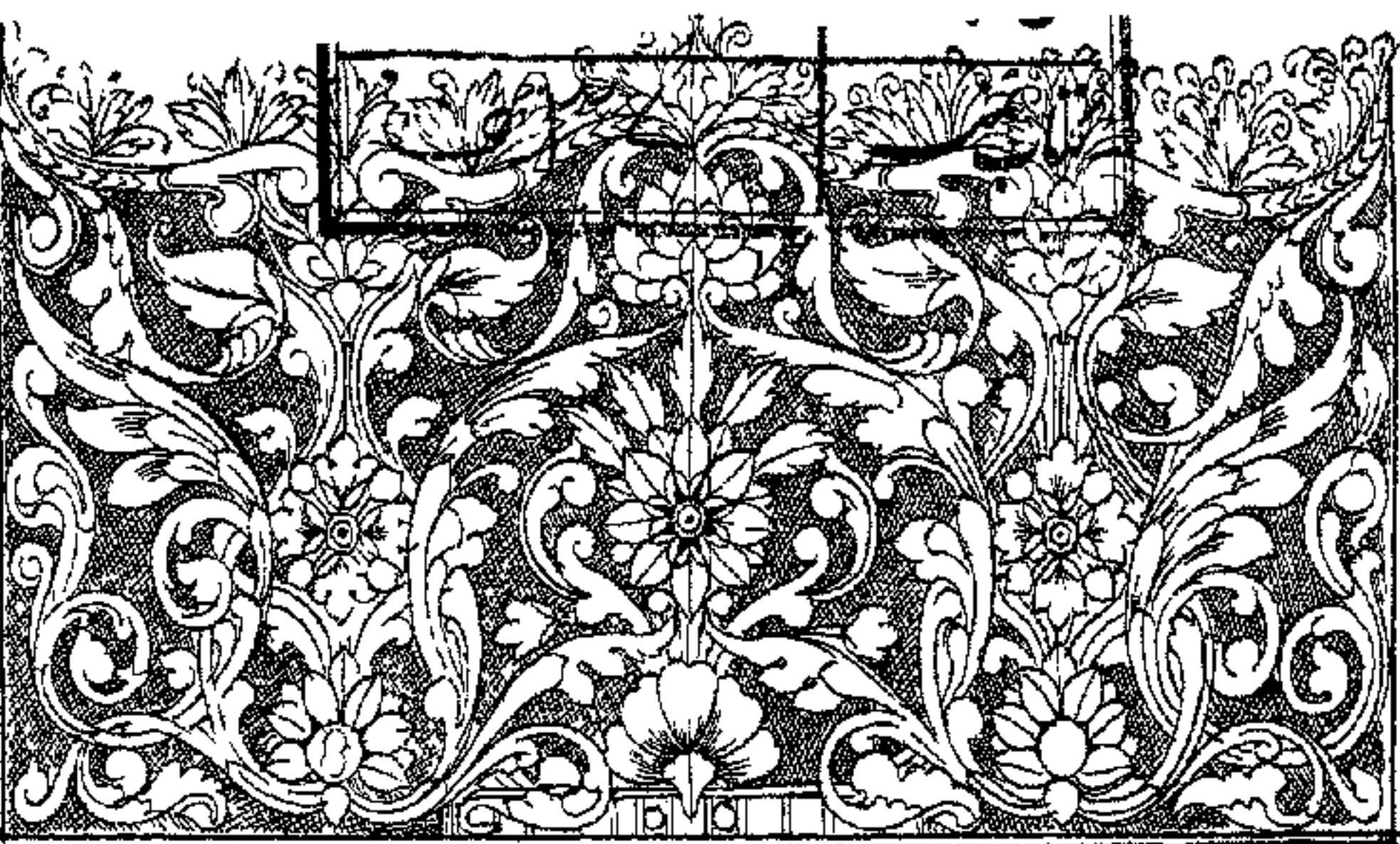
بِأَمْرِ الْمَلِكِ الْقَوِيِّ وَالْمَلِكِ الْعَظِيمِ

درین کتاب نشان که شان کجا و صدق و از دست است خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است

انوارالقیامه
کتابخانه

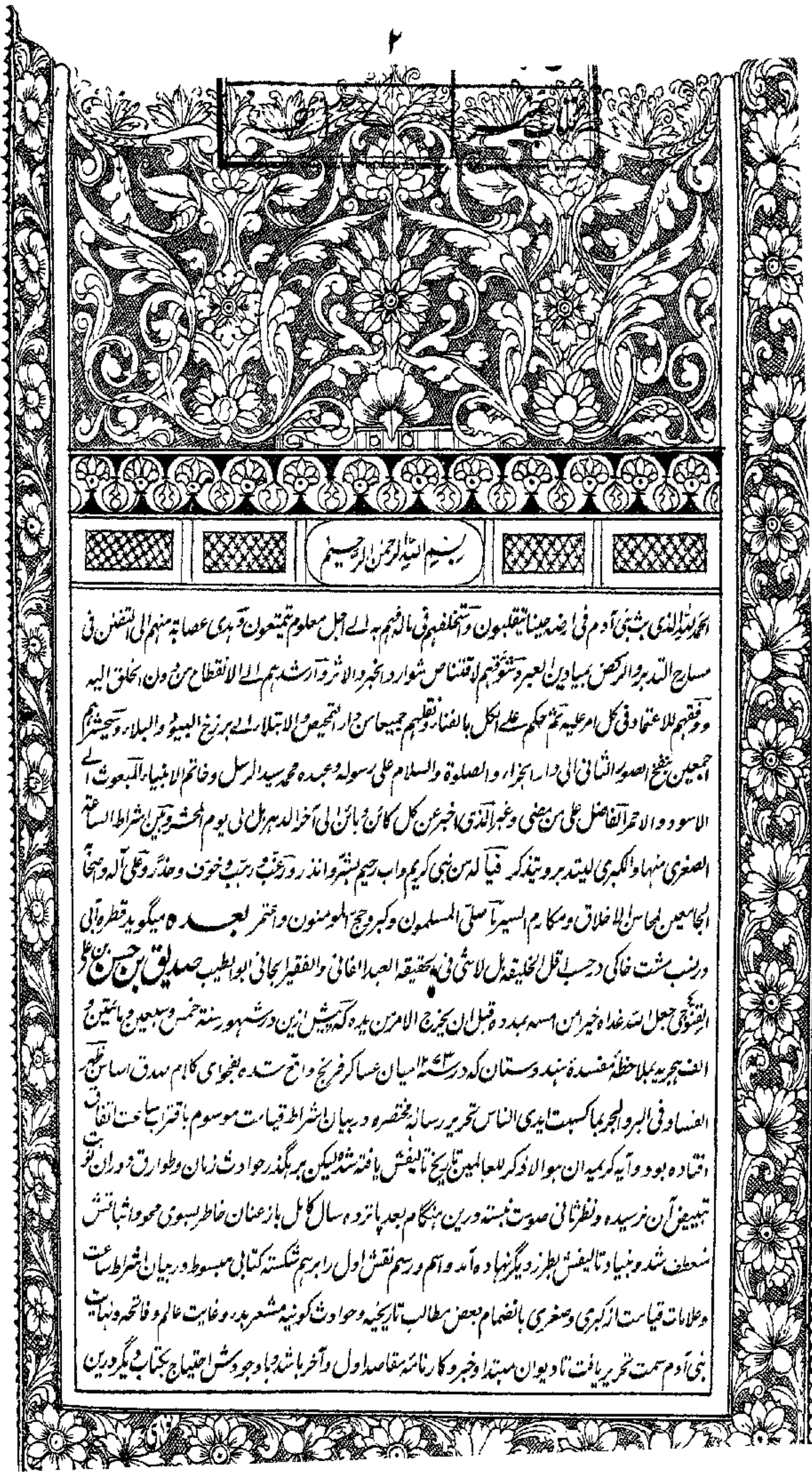
سازنده کتاب نشان کجا و صدق و عاریت با اولاد اهل بیت است

مطبع در شهر تبریز
در سال ۱۳۰۰



رسم النسخة التي تحمل اسم الحسين

الحسين الذي بشي آدم في ارضه حينما يتقلبون وتختلف في ما فهم به له اهل معلوم يمتعون وهدى عصا به منهم الى القفن في
 سلاح التدبر والركض بميا ديل العبر وشوقهم لاقتناس شوار ونجبر والاشروا رثدهم الى الانقطاع من دنون الخلق اليه
 ووقتهم للاعتقاد في كل امر عليه نعم حكم على اكل بالفناء وولهم جميعا من ارا تجميع الابلار الى برزخ البيوت والبلار وسجدهم
 جميعين بفتح الصور الثاني الى دار البزار والصلوة والسلام على رسوله وعبد محمد سيد الرسل وخاتم الانبياء البعوث الى
 الاسود والاحمر الفاضل على من مضى وغير الذي اخبر عن كل كان بان الى اخرا له بهزل لي يوم احدثه وحين اشراط الساعة
 الصغرى منها والكبرى ليتدبر وتذكر فيا له من نبى كريم واب حريم لشهروا نذروا رغب رتب خوف وهدر وعلى آله وصحبا
 ابا جاسين لحاسن للاخلاق ومكاييم السيرة اسلى المسلمون وكبر حوج المومنون واتم لبعده ميگويد قطر واني
 در شبشت خاكي در حساب اقل الخليفة بل لاشي في نه حقيقه العبد الغاني والفقير الجاني ابو الطيب صدق بن حسن علي
 القفوي جعل الله غداه خيرا من اسمه مبدوده قبل ان يخرج الامر من يده كه كيش ازين در شه هور سنة خمس وسبعين مائتين
 الف تجريد مبله خطه منفسه هندوستان كه در سنة الميان عسا كرفرنج واقع شده بخوامي كا ام صدق اساطير
 الفساده في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس تحرير رساله مختصره ودر بيان اشراط قيامت موسوم باقرب ساعت الفات
 اقتاده بود و آيه كريمه ان هو الاذكر للعالمين تاريخ تاليفش يافته شده ليكن بر بگذر حوادث زمان وطوارق دوران تو
 تبين في آن فرسيده ونظر ثاني صوت نبسته درين بهنگام بعد پانزده سال كامل باز عنان خاطر بسوي محمود شائش
 شعطف شده ونياد تاليفش بطرز ديگر نها ده آمد و اهم ورسم نقش اول را بر رسم شكسته كتابي مبسوط ودر بيان اشراط است
 وعلامات قيامت از كبرى وصغرى بانضمام بعض مطالب تاريخيه وحوادث كونييه مشعر به دروغايت عالم و فاشحه و نهايت
 بنى آدم سمت تحرير يافت تا ديوان مبتدا و خبر و كارنامه مقاصد اول و آخر باشد با وجود شش اجتيان كتاب ديگرين



فروای دادا منقید و پس اخبار و آثار یک و درین باب درود این اسلام از کتب سنت مطهره مضبوط است و در رسال
این مسائل محفوظ آنرا با سلوب شایسته و طرز بایسته برچیده در یک مقدمه و چند باب و خاتمه پریشان ساخت
و اشکات اموال دنیا و احوال آخرت را که در مطولات مرقوم است با شرایط ساعت و مفاصل دیگر درین جریده یکجا
مجموع نمود و ناسخ مطابق تاریخ حال و موافق اوضاع مال حجج الکرامه فی آثار القیامه نهاد و ملقب بجمع
الغایه فی البدر و النهایه گردانید و تا امکان در تصحیح روایت و تنقیح درایت بتقصیری از خود راضی نشد و هر آنچه یوسف
بن یحیی بن علی مقدسی در عقد الدرر فی احوال المنتظر و جلال الدین سیوطی در عرف و روحی فی اخبار المهدی و ابن حجر
مکی در قول مختصر علی قاری در شرب و ردی فی مذہب المهدی و شیخ علی متقی در رساله برهان فی احوال مهدی
آخر الزمان قاضی محمد بن علی شوکانی در توضیح فی تواریخ جارجی المنتظر و الدجال المسیح و محمد بن ابی بکر اشعری در کلام محمد
فی خروج المهدی و غیر هم فی غیر ما ایراد کرده اند ملخص آن نوشته شد و از ایشان گرفته بر او ایشان رفته آمده
ما بجامی که زحم ماند قناعت کردیم بسکندر پدید آنچه زوار مانده و مقاصد فن تاریخ و ما تامل به که در مقدمه و باب اول
این کتاب جلوه ظهور و از ندماء خود از کتاب العبر و دیوان المبتدا و النسخ و کتاب المختصر فی اخبار البشیر و کتاب الموعظ
و الاعتبار فی بیان الخط و الآثار و مل و نخل شهرستانی و تاریخ الخلفاء و حسن المجتهد و جز آن از کتب جمع جمیع مانع
از تحقیقات باقصی غایات و نهایت النهایات است باینجا بلیغ و اختصار لطیف و ترتیبین جریده بر طبق تبویبات
لاشراط الساعه است و کلام او بذیل بوابین کتاب مطوی افتاده و مطالب عمیره و مشکله را بجارت سیره و مسهله
آورده شد تا نمود نفع وی خلق را فرا گیرد و سودمند هر نزدیک و دور گردد و سه سخن دوست گران بود و فروان
کردم جان بی بیانه بیارید که از زبان کردم و هر مطلب و مقصد که تعلق بدو جایا زیاده داشت آنرا مکرر آورده شد
معین این تکرار و اکثر مواضع رنگ دیگر دارد اگر یکجا بتازی است جای دیگر بیاوسی است و هر حرف بکر نقطه
نکته آخر همراه دارد و ظاهر است که هیچ کائن و بان درین عالم نیست مگر حضرت رسالت دستگاہی ختمی پناهی صلیم
از آن خبر داده پس غایت جیابا شد که اهل اسلام ازین اخبار صحیح و احادیث صحیحہ اعراض نکنند و در بیگام قحط
فتوح از دوام دواهی و محن احتجاج بار بار فاسده و استناد بعقول کاسده نمایند و از خصیسات تشبث بسنت و
مسک باصول ملت که موجب حفظ ایمان از نظرات غلط و نقصان و حصول نجات از حوادث و هرقان است و در
افتند و دست بر اسب کشف کاشفان و اخبار کاہن و منجمان و قولین و آن نرنند یا آنکه در حدیث صحیح از عمر
رضی اللہ عنہ آمده که گفت قام فینا رسول اللہ صلیم مثافا فاخبرنا عن برب الخلق حتی دخل بل اجنہ منا زبعم و اهل النار
منا زبعم حفظ ذنک من حفظہ و نسیم من نسیمہ و اہل النار من اهل النار و ملائمتنا من ملائمتنا من مسلم متبع و منومن مطیع است
که حکم هر حادثه ماضی و ملذخ حال و بلایه استقبال از سنت مطهره برگیر و تا مضمون اعطاء القوس بار بجاده و اولاد
حکیم گفته حفظ الناموس بحفظک یعنی شریعت را نگهدار تا شریعت ترا نگهدار و ساقتی می بار و این چرخ مقرر
بر خیزد تا بمیخانه پناه از همه آفات بریم و شک نیست که عارف بسنت مطهره مامون است و در سوار و ملاک و امام

بأشراط ساعت صابرة تراست بررنا لقبنا واطلع بأحوال الحم با ضيئة ثابت ترست بر احوال آتیه و این غرغان با طرا
سبب قومی نجات می و در معاش و زیوی و معاد اخروی است تا که التوفیق در یافتش رفیق گردانند و که نام یک
را از ان محروم و گذارند و چون فاشه کتاب کون و فساد و خاتمه باب لم ایجاد وابسته بدان بیان بد خلق است
لهذا روایت چند که درین مقصد ارجند در صحیح و اورد شده پیش از عقد مقدمه حواله زبان خاصه و بیان نامه میگردد
تا آخر باول مربوط و هدایت با نهایت منوط شود و بالله التوفیق عمر بن عمران بن حصین و فوغا قال مسلم کان الله
و لم یکن شی قبله و کان عرشه علی المار بحديث اخرجہ البخاری و عمر بن ابی زین قال قلت یا رسول الله این کون ربنا قبل
ان یخلق خلقه قال کان فی عمار ما تحتها ہوا و ما فوقہ ہوا و خلق عرشہ علی المار و رواہ الترمذی قال یزید بن ہارون
السماوی لیس معی شی و عمر بن جبرین بن مطعم قال قال رسول الله و یکک تدری ما اللہ ان عرشہ علی سمواتہ لیسکذا
و قال با صابو مثل القبة علیہ و انہ لیا ط الطیط الرطل بالمرکب اخرجہ ابو داؤد و عمر بن ابی ہریرة قال احدث رسول الله
مسلم بیدی فقال خلق الله الترتیب یوم السبت و خلق فیہا اجمال یوم الاحد و خلق الشجر یوم الاثنين و خلق الکفرة یوم
الثلاثاء و خلق النور یوم الاربعاء و بث فیہا الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد العصر من یوم الجمعة فی آخر الخلق و غیر
ساعة من نہار فیما بین العصر الی اللیل اخرجہ مسلم و عمر بن حفص بن غصن قال سمعت رسول الله یقول ان سماء
ما ہذا قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال ہذہ العنان ہذہ و ایا الارض لیسوقہا اللہ الی قوم لا یشکرونہ و لا یدعونہ ثم قال هل
تدرون ما فوقکم قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال فانہا الرقیع سقف محفوظ و موج مکفوف ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینہا قالوا
اللہ و رسولہ اعلم قال ینبہا خمسائة عام ثم قال هل تدرون ما فوق ذلک قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال سماء ان بعد بینہا
خمسائة سنة ثم قال كذلك حتی عد سبع سموات ما بین کل سماء ما بین السماء الا من ثم قال هل تدرون ما فوق ذلک
قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال ان فوق ذلک لعرش و جیہ و بین السماء بعد ما بین السماء من ثم قال هل تدرون ما الذی
تحتکم قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال انہا الارض ثم قال هل تدرون ما تحت ذلک قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال ان تحتہا ارض
اخری بینہا مسیرة خمسائة سنة حتی عد سبع ارضین ما بین کل ارضین مسیرة خمسائة سنة ثم قال و الذی نفس محمد
لو انکم و کتیم یجمل الی الارض السفلی لہبط علی اللہ ثم قررہ الما اول و الآخر و الظاہر و الباطن و ہو کل شی عظیم اخرجہ احمد
و الترمذی و قال الترمذی قرأ رسول اللہ صلعم الآية تدل علی انہ اراد لہبط علی اللہ و قد رتہ و سلطانہ و علم اللہ و قدر
و سلطانہ فی کل مکان و ہو علی العرش كما وصف نفسه فی کتابہ و عمر بن العباس بن عبد المطلب عم انہ کان جالسا
فی البطار فی عصاة و رسول اللہ صلعم جالس فیہم فمرت سحابة فظنوا لہا عقال رسول اللہ صلعم ما تسمون ہذہ قالوا السماء
قال و المزان قالوا و المزان قال و العنان قالوا و العنان قال هل تدرون ما بعد ما بین السماء و الارض قالوا لا ندری
قال ان بعد ما بینہا اما واحدة و اثنان او ثلاث و سبعون سنة و السماء التي فوقہا كذلك حتی عد سبع سموات ثم فوق
السماء السابعة بحر بین اعلاه و اسفله كما بین سماء الی سماء ثم فوق ذلک ثمانية و عا ل من اطلاقہن و و کہن مثل ما بین سماء
الی سماء علی ظہورہن العرش بین اسفله و اعلاه ما بین سماء الی سماء ثم اللہ فوفی ذلک اخرجہ الترمذی و ابو داؤد -

وعن عائشة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خلقت الملائكة من نور وخلق الجن من نار وخلق آدم مما وصف لكم فخرجه
 سلم وعمن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كان طول آدم ستين ذراعاً في سبع اذرع عرضاً وعمن ابى در قال
 قلت يا رسول الله اتى الانبياء بجان اول قال آدم قلت يا رسول الله وفيما كان قال نعم نبي كلتم قلت يا رسول الله صلتم
 كم المرسلون قال ثلثمائة وبعثة عشرتها غفيرة وفي رواية عن ابى امامة قال ابو ذر قلت يا رسول الله كم وفارعدة الانبياء
 قال ثلثمائة واربعه وعشرون الفا الرسل من ذلك ثلثمائة وخمسة عشر جا غفيرة اخرجهما احمد وعمن ابى موسى قال سمعت
 النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان الله خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الارض فجاءه نوا آدم على قدر الارض منهم الابيض والاحمر و
 الاسود وبين ذلك والسهلي والحمزى والنجدي والطيب خربه ابو داود والترزدي وعمن ابى ذر قال كنت
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد عند غروب الشمس فقال يا ابا ذر اني اريد ان تذهب هذه الشمس فقلت يا رسول الله علم
 قال تذهب لتسجد تحت العرش فتاذن فيوزن لها ويوزن لها وتسجد فلما يقبل منها وتساذن فلا يوزن لها ويقال
 لها ارجعي من حيث جئت فتطلع من مغربها فذلك قوله تعالى واشمس تجري مستقراً ذلك تقدير العزيز العليم اخرجه الشيخان
 والترزدي وعمن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والشمس والقمح يوران يوم القيامة اخرجه البخاري وعمن ابى عمار
 قال سألت يهودي عن الرعد ما هو قال ملك موكل بالسحاب ومعه فخار يلقى من نار يسوقها بها حيث شاء الله تعالى
 قالوا فما الصوت الذي يسمع قال زجرة للسحاب حتى تقهق حتى اموت قالوا صدقت اخرجه الترزدي وعمن ابى ذر
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتكت النار الى ربها فقالت رب اكل بعضي بعضاً فاذن لها بنفسين نفس في اشتراك لغفر
 في الصيف فهو اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزهر ري اخرجه الشيخان والترزدي وعمن قتادة قال
 خلقت هذه النجوم ثلث جعلها السدزية للسماز وجو بالاشياطين وعلامات يتبدي بها فمن تناول فيها غير ذلك فقد خطا
 خطه واضاع نصيبه وتكلف ما لا يعنيه وما لا علم له به وما عجز عن علمه الانبياء والملائكة والتدما جعل الله في نهم حيوات
 ولا رزقه ولا موتة انما يفترون على الله الكذب ويتخللون بالنجوم اخرجه البخاري استشهدا الى قوله ما لا علم له به
 اخرج باقير رزين وعمن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المطر لا يغري آخره خير ام اوله اخرجه الترزدي وصححه
 وعمن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اشيا مني الى جنانا سا يكونون بعدى يود احدكم لوراني باهله وماله
 اخرجه سلم وعمن المغيرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال ناس من امتي ظاهرين حتى ياتيهم امر الله وهم ظاهرون اخرجه
 الشيخان قال البخاري وهم اهل العلم وقال علي بن المديني سمى صاحب الحديث جعلنا الله سبحانه من جماعتهم وحشرنا في رزقهم
 وعصايتهم امين مقدمه در بيان حال علم تاريخ و آنچه متصل باوست و درين مقدمه فصل است **فصل اول**
 در حال تاريخ بدانكه فن تاريخ از آن فنون است كه نداول ميكنند از اعم و اجناس و بسته ميشوند بسوي آن كه كاتب
 در حال بلندي ميچيند بسوي معرفت آن شوقه و اغفال و تناقض ميكنند در آن طوك و اقبال و مساوي اندوزگار
 وى علم و جمال و اگر چه اين فن در ظاهر همچين اخبار زابام و ذؤل و سوابق قرون اول است كه بدان اتمام قول
 و ضرب مثال ميكنند و شان خلقت و تغلب حوال را مودى پيسانده كه چگونه در آن نطق و مجال دول تسامح

گرفته و چشم بعد عمران ارض مبادی ارحال ندای زوال کرده اما در باطن نظر و تحقیق مبادی کائنات را تحلیل
و دقیق و کیفیات و اسباب قایح را علم عمیق و حکمت را اصل عریق است و لهذا فحول مورخین اسلام باستیجاب و جمع خبا
ایام پرده اخته اند و در صفحات دفاتر آنرا مسطور و ودیعت ساخته لیکن متطفلیں و سافیس باطله در آن ابتداء نموده
وزخارف روایات مضعفه را در آن خلط کرده و آنانکه بعد ایشان آمدند اکثری اقتفای آثار متطفلیں کردند و خلا
اسباب قلیح و رعایت حقائق احوال تموده ترنات احادیث آوردند پس تحقیق در نفس لامر اقل قلیل است نتیج
را طرف کلیل و غلط و وهم در غالب اخبار نسید و خلیل و تقلید در آدمیان خیل عریق و سلیل و تطفل بر فنون عربی و
طویل و مسرح جهل در میان نام و خیم و بیل اما سلطان حق را احدی مقاومت نمیتواند کرد و شیطان باطل است با
نظر زود مقذوف میگردد و کار ناقص همین طلاق نقل است و کار بصیرت نقد صواب زخات نزد نقل و صفحات صحیح بر
علم با جلال و صقل و جمعی از مردم پیش ازین در اخبار اکثر تدوین کرده اند و تواریخ اعم و دول را که در عالم کون و
فساد بود و ضبط نموده اند و آنانکه ازین میان بجزید شهرت و امانت معتبره رفته اند و استقراغ دو اوین من قبلهم در
متاخره کرده کمتر اند متجاوز از عدد انا مل و حرکات عوامل نمیشوند مثل بن اسحق و طبری و ابن کلبی و محمد بن عمر و احمدی
و سیف بن عمر اسدی و مسعودی و غیرهم من المشاهیر المتمیزین عن الجاهلیه و اگر چه مخمز و مطعن که در کتب مسعودی و واقعی
است معروف و اثبات و مشهور میان حفظه ثقات بوده است اما کافه اهل علم اخبار ایشان را مختص بقبول نموده
و اقتفاء سنن ایشان در تصنیف و اتباع آثار اینها کرده لیکن ناقد بصیر در تزییف و اعتبار نقل ایشان مستطاس نفس خود
است طبایع عمران را در احوالیکه مرجع اخبار و نقل روایات و آثار است می سجد و منقود را از زائف می چسبند و اکثر تواریخ
ایشان عامه المناهج و المسالك و متنازل غایات بعیده در ماخذ و متارک اند و بعضی استیجاب من و امم و امر عم قابل
ملت کرده اند چنانکه مسعودی و من بخامنه همچین نموده و بعضی عدول را طلاق بقتید نموده شوار و عصر خود را مقید کرده
و اخبار افق و قطر خود را مستوعب نموده و بر احادیث دولت و مصر خود و اقتصار فرموده چنانکه ابو حیان مورخ اندلس
تاریخ دولت امویة نگاشته و ابن الرقیق مورخ افریقیة احوال دولت قیروان تحریر ساخته و بعد ایشان هر که آمد مقلد
ایشان شد و بر منوال ایشان نسج کرد و بمثال ایشان احتذا نمود و از تحویل احوال یام ذاهل و از استبدال عوا
امم و اجمالی غافل ماند و جلب اخبار از دول و تزیع حکایات و قانع عصوا اول کرد در صورت مجروده از مواد و صفح منتفیة
اغداد و معارف مستنكرة الطارف و التلا و و این حوادث نامعلوم الاصول است و انواع غیر معتبر الاجناس و تفصیل
و تعریض بذكر بدایت و سبب ارفع رایت و نظهرت و علت و قوف تزوغایت نمود و لهذا ناظر و ران و مناظر از آن متطلع
میباند بافتقا و احوال مبادی دول و مراتب او و منقش میشود از اسباب تراخم و تعاقب و بعده جمعی آمد و نظر
اختصار و اکتفا با شمار ملوک مقطوعه از انساج اخبار کرده چنانکه ابن رشیق در میزان العمل همین شیوه اختیار کرده و
مقال این قسم مورخین نامعتبر و ثبوت و انتقال ایشان غیر معدود است زیرا که اذ ناب فوائد و اخلال عوائد نمود
و جمعی دیگر قیام بضبط و قایح اسلام و فتن واقع در امت و ملت خیر الانام کرده و توالیف ایشان نیز همین رنگ بود و در

و خزان و حسن تواریخ معتبره مفصله طویل و اکمل نسخ مولف نورین فنون جمیله کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخیر فی ایام
العرب العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر تالیف عبدالرحمن ابن خلدون مغربی است در وی از
اولیت اجیال و دول و تعاصیر ام اول و اسباب تصرف و حول و رقرون خالیه و مل چیز می نگذاشته و هر چه عار
عمران میشود از دولت ملت مدینه و ملت و غرت و ذلت و کثرت و قلت و علم و صناعت و کسب و صناعت و احوال
متقلبه مشاعره و بدو و حضور و واقع و منتظر همه را استیجاب کرده و بر همین مصلحت آن ایضاح نموده لهذا این کتاب متضمن علوم
غریبه و حکم محجوبه قریبه افتاده و نظیرش در اسلام معلوم نیست و تاریخ خطط للمقریزی و تاریخ ملک مؤید ابو الفدا
اسمعیل صاحب حماة موسوم بکتاب المختصر فی اخبار البشر نیز در مختصرات فن خیلی سنجیده و معتبر است و باجمعه فن تاریخ
غریبه المذهب حم الفواید شریف الغایه است که بار و قوف بر احوال اخلاق امم ماضیه بسیار بسیار علیهم السلام و سیاست
ملوک در دول می بخشد و برای قاصد اقتدای ایشان در احوال دنیا و دین تمام فائده میکند و لهذا محتاج
تاخذ متعدده و معارف متنوعه و حسن نظر نیست است و صاحب خود را بحق میرساند و از منزلت و مغالطه باز میداند
زیرا که در اخبار اگر اعتماد بر مجرد نقل رود و اصول غایت و قواعد سیاست و طبیعت عمران را محکم کرد و نشود و قیاس
غایب بر شاهد حاضر بر ذاهب بعمل نیاید غالباً من از عثور و ذلت قدم حاصل نشود و لهذا مورخین و مفسرین و تمام
نقل و مغالطه بسیار در حکایات و وقایع رود داده و از حق گمراه گشته در بیدار و هم و غلط افتاده اند خصوصاً در
احصاء اعداد و اموال و عساکر و جموع دول و بیان احوال مداین و امصار چنانچه بنزدی از آن در تاریخ ابن خلدون
مذکور است و از آنجمله و هم و غلط مفسرین است در بیان مدینه ارم در تفسیر سوره الفجر حالانکه خبر این مدینه تا امروز
در بقعه از بقیع ارض مسموع نشده و قول باندراس و اگر چه شبهه است لیکن ایشان میگویند که وی هنوز موجود است
و تحقیق کلام درین مقام در تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن کرده ایم و بمنجمله غلط خفی در فن تاریخ ذی هول از تبدیل
احوال ام و اجیال قبیل اعصار و مرور ایام است و این دایره شدیداً بخفا است زیرا که این تبدیل بعد حقاً
متداوله و واقع میشود و قطن آن جز احاد اهل خلقت را میسر نمیگردد چه احوال عالم و امم و عوائد و نخل مل ایشان
و امم بر یک تیره و مهباج مستقر نمی ماند و اختلاف از منته و ایام و انتقال از عالی بجالی دیگر چنانکه در اشخاص و اوقات و امصار
پنجمان جز آفاق و اقطار و از منته و دول هم واقع میشود سنه الدالتی قد خلقت فی عباده پیش ازین در عالم امم فرس
اولی و سر پانیا و بنط و تبابعه و بنوا اسرائیل و قبض بودند و در دول و ممالک سیاست و صنایع و لغات و اصطلاحات
و سایر مشارکات با بنا جنبش و احوال اعتمار عالم بر احوال خاصه بودند چنانکه آثار ایشان شهادت میدهد بعد فرس
ثانیه و روم و عرب آمدند و آن احوال که مختص بایشان بود و تبدیل گردید و عوائد بسوی مجالس مشابه یا با عدو
بسیار متغایب گشت بعد اسلام دولت مفر آورد و آن احوال را با جمعها انقلاب داد و بسوی آنچه اکثرش متعارف
است انجام میدهند و خلف آنرا از سلف گرفتند بعد دولت عرب و ایام ایشان مندرس شد و اسلاف که تشییع غریب و تمهید
کرده بودند در گذشتند و کار و بار عزت و مملکت بدست عجم افتاد مثل ترک در شرق و بربر در مغرب و فرنجی بشمال و بگذشتند

ایشان از عرب و گذشت و احوال منقلب گردید و سواد منسی شدند و سبب شایع در تبدل احوال آنست که عوامی در جبل
تابع عوامه سلطان اوست چنانکه در امثال سائره حکمیة میگوید انسان علی دین الملک اهل ملک سلطان را رسم است که
چنانچه دولت و امر مستولی میشوند ضرور است که مخرج کنند بچنانکه من قبل خود و بسیاری را از آن اخذ کنند و معذ
عوامند جبل خود را هم مهمل نگذارند و از اینچادر عوامند دولت بعضی مخالفت عوامند جبل اول واقع میشود و چون بعد
ایشان دولت دیگر آمد و عوامند هر دو مخرج گشت در بعضی شئی مخالفت افتاد و مخالفت او برای دولت او بی بیشتر
شد و این مخرج و مخالفت همواره میشود تا آنکه منتهی بمبائنت میگردد و پس ما دام که اعم و اجبال در ملک و سلطان متقا
میکرد است مخالفت در عوامند و احوال همیشه واقع است و قیاس محاکات انسان بطبیعتی معروف است و از غلط
مامون نیست و ذکر احوال عامه آفاق و اجبال و اعصار ارض مورخ است که بنا اکثر مقاصد او بروی است و اخبار
بدان مبین میگردد و در آنرا مفرد بتالیف کرده اند چنانکه مسعودی در مروج الذهب احوال اعم و آفاق عهد خود را
شرح نمود و ذکر نخل عوامند و وصف بلدان و جبال و بحار و محاکات دول و فرق شعوب عرب عم شرق و غرب را
بابت سنه صد و سی که عصر او است ضبط نموده و لهذا مرجع مورخین گردید و در تحقیق اکثر اخبار بتحویل بروی کنند
و بعدوی بگری آمد و مثل او در مساکت محاکات خاصه که کرده در احوال دیگر برآید که در اعم و اجبال عهد او انتقال
کثیر و تغیر عظیم واقع نشده و در آخر نامه هشتم که احوال مغرب منقلب گشت و فی الجمله تبدل پذیرفت و طاعونی آمد که بسا
بسیاری از اعم و اهل جبل را در نوشت و محاسن عمران را محو و نابود ساخت و دولت آنجا پیر گردید و احوال عوامند
متلاشی و منحل شد و عمران ارض را تنقاص بشهر تنقص گشت و امصار و مصالح و پیران و سبل و معالک کهنه و ویران و منازل
خالی و دولت قبایل ضعیف و سکان تبدل گردید گویا انسان کج در عالم بالقباض و محمول ندا کرد و با جانش مبادت
نمودند و در شرق هم مثل مغرب اتفاق افتاد لیکن بر مقدار عمران او و این تقلبات را این خلد و ن بر وجه لسط و نقد و در
خود آورده و وی هم درین سنوات بود و چون بگی احوال تبدل گشت گویا خلق هر حال بتبدل شد و عالم با سره و نحو
پذیرفت و گویا خلق جدید و نشاء مستانف و عالمی محدث بزومی کار آمد احوال عوامند این عهد ما را که صد سیر و هم از بحر
است اگر با احوال عوامند اول بلکه دوم و سوم از سیرت قیاس کنند و از تواریخ مدونه معتبره این فرق بین دریافت
نمایند و ریایی که این عهد چیزی دیگر است و آن عهد چیزی دیگر بودند خصوصاً برهی ملک سلطان اسلام و بر افتادن
و اجبال اسلام رنگ عالم را و اگر گون کرده و وقوع اثر اطصغری و امارات کبرئیه قیامت ایزان بفناری عالم و تو
فتن و تبدل احوال و تغیر اوضاع ملل و نخل و صنایع دول نموده یفعل السدایش و حکم بایرید **فصل دوم**
در بیان قسط عمران از ارض و ذکر اقالیم سبعة بطریق اشارت بدانکه اجتماع انسانی امری ضروری است و حکما از آن
تعبیر میکنند بدنی الطبع بود انسان چنانکه است معانی عمران و مراد او تعالی از بن عمران اعطاء عالم و استخلاف نبی آدم است
چنانکه قرآن کریم بیان مطلق بوده و برای دفع عدوان بعضی از بعضی لابد است از و از هم جنس ایشان که او را غلبه
و سلطان وید قاهره برایشان باشد تا دست تعدی یکی بد دیگری نرسد و همین است معنی ملک و این خاصه بطبیعت انسان

است که چاره نیست از آن بلکه در بعض حیوانات بی زبان هم یافته میشود چنانکه در نخل و جبرو و غیر انسان را بمقتضای فطرت و هدایت است و انسان را بمقتضای فکر و سیاست اعطی کل شی خلقه ثم بدی و حکما اثبات نبوت بدلیل عقلی کرده اند و آنرا خاتم طبیعتا انسان گفته و لیکن این قضیه حکما غیر ربانی است چه اهل کتاب متبعین انبیاء علیهم السلام نسبت بحجوس که کتاب ندارند و اکثر اهل علم اند بسیار قلیل هستند و از اینجا غلط ایشان در وجوب نبوات و عقلی بودن آن ظاهر شده بلکه در کتب و شرع شریف است چنانکه مذہب سلف امت است و حکما را ناظرین در احوال عالم بیان کرده اند که شکل ارض کروی است و این ارض محفوف بعنصر آب گویا دانه انگور است که بروی آب برآمده و چون حق تعالی خواست که در آن تکوین حیوانات و عمران او بنوع بشری کند بعض جوانب او از آب نمایان و منحصر گردید و این و هم که زیر زمین آب است صحیح نیست بلکه تحت طبیع قلب وسط کرة ارض است که مرکز او است و همه جوانب طلب میکنند بنا بر ثقلی که دروست و این آب که محیط او است فوق ارض است و آنرا تحت ارض باصناخت بسوی جهت دیگر میگویند و آنقدر زمین که آب از وی منحصر شده نیمه از سطح کرة او است در شکل دایره که عنصر آبی از جمیع جهات احاطه او کرده و این عنصر آبی را بحر محیط و لبایه و اوقیانوس نامند و بحر اسود و اخضر هم خوانند و درین ارض که برای عمران منکشف بوده است قفار و خلا بیشتر از عمران است و نسبت بجهت شمال جهت جنوب اکثر خالی است و معمور از آن همان قطعه است که امیل است بسوی جانب شمالی بر شکل مسطح کروی و منتهی میشود از جهت جنوب تا خط استوا و از جهت شمال تا خط کُرس و ورار او جبال فاصل میان او و میان ما عنصری است و میان این هر دو رودند یا جوج و یا جوج بوده است و این جبال باطل اند بسوی مشرق و از مشرق و مغرب منتهی میشوند بسوی عنصر آب بدو قطعه از دایره محیط و این ارض منکشف مقدار نصف کره است یا اقل معمور از آن مقدار ربع منکشف است و همین ربع منقسم است باقالیم سبعة و خط استوا تقسیم زمین بدو نصف از مغرب تا مشرق کرده و آن طول ارض و خط کلا کرة او است چنانکه منطقه فلک البروج و دایره معدل النهار کبر خط فلک است و منطقه البروج راسته صدوسی درجه است و یکت وجه از مسافت ارض بست و پنج فرسخ است و فرسخ دو نژده هزار ذراع درست میل و میل چهار هزار ذراع است و ذراع بست و چهار اصبع و اصبع شش دانه جو صاف کرده شده که بعضی او با بعضی از پشت و شکم ملصق باشد و میان دایره معدل النهار که تقسیم فلک بدو نصف و تسامت خط استوا از ارض میکند و میان هر دو واحد از قطبین بود و درجه است لکن عمارت از جهت شمالیه از خط استوا شصت و چهار درجه بوده باقی خلا ربی عمارت است بنا بر شدت برد و وجود چنانکه جهت جنوبیه همگی خلا است بنا بر شدت حر و آنانکه ازین معمور و حدود او و از آنچه و رومی از امصار و مدن و جبال و بحار و انهار و قفار و رمال است اخبار کرده اند مثل بطلمیوس در کتاب جغرافیا و صاحب کتاب زجبار تقسیم این معمور بمقت قسم نموده تا شش اقالیم سبعة نهادند و حدود و همیه میان مشرق و مغرب متساوی در عرض مختلف در طول بر آورده و گفته که اقلیم اول اطول از با بعد است و همچنین ثانی اولی آخرت و این اقلیم سبعة است بمقتضای منع و دایره ناسیبه از انحصار ما از کرة ارض و هر واحد از اقالیم

نزد ایشان منقسم بده جزواست از مغرب تا مشرق علی التوالی و تفاصیل آن همه مقصود و مانیست و ربع شمالی ارض در
 عمران بیشتر از ربع جنوبی او است و این معموم که حکما تقسیم می بر هفت قسم کرده اند از شمال بسوی جنوب هر قسم را
 از آن استلیم نامند و هر واحد ازین اقالیم از غرب تا شرق می رود و در وسط الطول و اقلیم اول از مغرب تا مشرق با خط
 استوا از جهت جنوب گذر کرده و در او جز قفار و رمال نیست و اگر بعضی عمارت صحیح شود همچو عمارت باشد متصل
 این استلیم است از جهت شمالی اقلیم دوم باز سوم باز چهارم باز پنجم باز ششم و هفتم و این آخر عمران است از طرف
 شمال و در آن استلیم سابع جز قفار و خلایق است تا آنکه منتهی ببحر محیط گردیده و همین است حال او در اقلیم اول از جهت
 جنوب از سنه لیل و نهار درین اقالیم متقارب اند بسبب میل شمس از دایره معدل النهار و ارتفاع قطب شمالی از
 آفاق او و ازینجا قوس نهار و لیل متفاوت میشود و طول لیل و نهار در آخر استلیم اول منتهی میگردد و بسینزده ساعت
 و همچنین در آخر اقلیم ثانی متصل شمال طول نهار استقامی گیرد و بسینزده و نیم ساعت و مجموع لیل و نهار است و چهار ساعت
 زمانی است که دوره کامل فلک است و در اقلیم ثالث متصل شمال نهار طول نهار به چهارده ساعت میشود و در
 آخر استلیم رابع چهارده و نیم ساعت و در آخر خاس پانزده ساعت و در آخر سادس بیست و نیم ساعت و در آخر
 سابع بیست و نه ساعت و ازینجا عمران منقطع گشته و تفاوت این اقالیم در طول لیل و نهار بمقدار نصف ساعت است
 هر استلیم است که متزاید میشود و از اول و در ناحیه جنوب تا آخر او و در ناحیه شمال و توزیع او بر اجزای این بعد است و
 عرض بلدان درین اقالیم عبارت است از بعد باین سمت راس بلد و دایره معدل النهار که سمت راس خط استوا است
 و مثل می متخفص میشود و قطب جنوبی از افق آن بلد و مرتفع میشود و قطب شمالی از افق مذکور و این سه بعد متساوی
 است که آنرا عرض البلد خوانند و تفاصیل اقالیم سابع و طول و عرض آن در کتاب نزهة المشتاق تالیف ز جارجونی
 ادیسی جمودی مذکور است و این کتاب را در منتصف مایه سادسه برای ملک صقلیه از افرنج از کتب معتبره حکما
 این فن تالیف نموده و ملخص کلامش را این خلدون ذکر کرده این موضع مساسی با او آن ندارد **فصل سوم**
 در بیان اعدل اقالیم چون معمور ازین ارض پنجگانه است و در جنوب فراط حرو و در شمال فراط برد است
 و این هر دو جانب در حرو برد متضاد اند پس واجب آمد که کیفیت هر دو در وسط متدرج شود و ازینجا اقلیم رابع
 اعدل عمران آمده و هر چه از استلیم ثالث و خاس در وی واقع شده آن نیز اقرب بسوی اعتدال است و همچنین
 هر چه متصل باین هر دو است و استلیم دوم و ششم بعید از اعتدال اند و استلیم اول و هفتم بعید تر از آن و لهذا
 علوم و صنایع و مبانی و ملابس و اقوات و فواکه بلکه حیوانات و همه آنچه متکون میشود درین هر سه استلیم متوسطه
 با اعتدال است و سکان او از بشر اعدل نبی آدم اند و جسم و لون و خلق و ادیان تا آنکه نبیوات هم اکثر در سکان
 این اقالیم یافته شد و وقوف بر خبر بعثت انبیا در اقالیم جنوبیه و شمالیه حاصل نگشت چه مختص بانبیا علیهم السلام
 همین اکل نوع در خلق و مخلوق می باشد قال تعالی کنتم خیر امته اخرجت للناس و اهل مغرب و شام و حجاز و یمن و عراقین
 و هند و سند و چین و کز لکانند پس و آنکه قریب اند با او از فرنج و جلالقه و روم و یونانیمین و هر که نزدیک ایشان

است و در همین اقلیم معتدل بوده اند و لهذا عراق و شام اعدل این همه است زیرا که از جمیع جهات وسط واقع شده
 و اهل اقلیم بعیده از اعتدال مثل اول و ثانی و سادس و سابع ابعدا از اعتدال اند و جمیع احوال و خلق ایشان
 بخلق حیوانات صحرا میماند چنانکه سوادان که اهل اقلیم اول اند و صقالبه همچنین اند و نیز بلوت و دین را نمی شناسند
 مگر کسیکه از ایشان قریب بچونب اعتدال است و آن نادر و قلیل است مثل حبشه مجارین عن نصرانی المذنب مثل
 اهل طالی و کوبو و تکرور و جاورین ارض مغرب متدین باسلام گویند اسلام ایشان در مایه سابعه بوده و همچنین که
 از احم صقالبه و اخرنجه و ترک از شمال متدین بنصرانیت گردیده و در مساوی اهل این اقلیم منخرقه در جنوب و
 شمال دین امری مجهول است و علم میان ایشان مفقود و جمیع احوال ایشان از احوال انسان بعید و باحوال
 بهائم قریب است و بخلق بالاعتدال و نتوان گفت که این حضرت موت و احتیاف و بلاد حجاز و یمامه جزیره عرب در اقلیم
 اول و ثانی واقع است زیرا که جزیره عرب را از هر سه جهت بحارا عاظمه کرده اند و رطوبت او را در رطوبت هوا
 و بی تاثیر است و دین هوا پس از انحراف را که مقتضای حر است ناقص کرده و دوران بعضی اعتدال بسبب رطوبت
 بحر حاصل شده و بعضی نسائین که علم بطبائع کائنات ندارند سوادان را ولد حام بن نوح گفته اند با آنکه در نسبت
 سواد بسوی حام غفلت عظیم از طبیعت حر و برود و اثر وی در سواد و تکون حیوانات است گویند نوح و حامی
 برای اولاد حام کرده بود و حال آنکه این و عا در توراته موجود است و ذکر می از سواد در آن نه و این لون نشان
 اهل اقلیم اول و ثانی است بسبب مزج هوای شان بحرارت متضاعفه بجنوب و سواد جلوه ایشان بسبب مست
 شمس است بر شمس ایشان در هر سال دو بار بنا بر افراط حر و نظیر این دو اقلیم است از طرف شمال اقلیم سابع
 و سادس که ساکنان آنجا را بیاض شال گشته بسبب مزج هوای شان ببرد مفرط و عدم ارتفاع شمس بر سمت اول
 ایشان و حر درینجا ضعیف و برود شدید است در غامه فصول و این بیاض لون منتهی میشود بزحورت و مقتضای
 مزاج برد مفرط که زرق عیون و برش جلود و صهوت شعور باشد تابع او میگردد و اقلیم خامس رابع و ثانی
 که میان اینها متوسط اند از مزاج متوسط معتدل حظ وافر و اند و اقلیم رابع ابلخ اینها است در اعتدال
 و بغایت نهایت توسط رسیده و لهذا اهل این اقلیم در خلق و مخلوق بمقتضای مزاج اهوویه بغایت معتدل
 بوده اند و اقلیم ثالث و خامس از دو جانب تابع او است اگر چه بغایت توسط نرسیده زیرا که یک میل قلیلی بطرف
 جنوب دارد و دیگر اندک میل بسوی شمال دارد و منتهی با انحراف نشده اند و هر چهار اقلیم باقی منخرق بود
 و همچنین خلق و خلق ایشان است اول و ثانی در حر و سواد و سابع و سادس در برد و بیاض و ساکنان اینها
 از اقلیم اول و ثانی حبشه و زنج و سوادان نام دارند و این اسماء مترا و قه نام متغیره بسواد است اگر چه نام حبشه
 مختص یکس است که تجاه که مکرر معین میماند و زنج یکس که تجاه بخرسند است و این نام بجهت اتساع ایشان بسواد
 کدام آدمی اسود نیست نه حام و نه غیر او بلکه سوادان اهل جنوب سکنه اقلیم رابع معتدل اند و سکنه اقلیم سابع
 منخرق بیاض و اهل عقاب ایشان بر تدریج ایام بیاض بالعکس میگردید و آنکه ساکن رابع در جانب جنوب

اند الوان عقاب ایشان سایه میگردد و این دلیل است بر آنکه بون بیخ فراج هو است و اهل شمال ابا اعتبار الوان خود نامی نیست ترک
و مقابله مطهر و لان افرنج و یا جوج و با جوج را اسما متفرقه و اجیال متعدد و سمات با سما تشوعه است و اهل قایلیم شتر متوسطه را کافر
طبیعیست از معایش مسکن و صنایع علوم و ریاسات ملک غیر با و نبوت ملک و اول شراخ و علوم و بلدان امصار و مباحث و فرست صنایع
فائده و سایر احوال معتدله در ایشان بود و اهل این قایلیم مثل عرب روم و فارس بنی اسرائیل یونان اهل هند و هندو چین اهل
و نسا این اختلاف سمات و شعارین هم ردیده گمان کردند که این همه از جهت تناسب است پس همه اهل جنوب با سودان نزول جام
گفتند اکثر با همه اهل شمال از اول یافت قرار دادند و اکثر هم معتدله اهل وسط را که متخلین علوم و صنایع و اول اندول رسام گفتند
و این هم اگر چه مصروف حق باشد در تناسب ایشان لیکن قیاس مطروحه نیست بلکه اخبار از واقع است نه آنکه تسمیه اهل جنوب بسودان
و ایشان بوجه تناسبان بسوی عام اسود بوده است و مؤدی باین غلط اعتقاد نمی شده که تمیز را میان هم واقع بانسب
فهمیدند با آنکه تمیز چهل یا امت گاهی نسب میشود مثل عرب بنی اسرائیل فرس گاهی بجهت و سمت میشود مثل نسیج و حبشه و صفا
و سوان گاهی بعواد و شعاری و نسب مثل عرب گاهی بنی آن از احوال خواص و منیرات هم پس تعمیم قول اهل جهت معینه از جنوب
یا شمال یا آنکه ایشان از اولاد فلان اند بنا بر شمول نخلت یا لون یا سمت از نا غایب است که غفلت از طبایع و اکوان و جهات در آن
انگند و این همه چیزها در عقاب متبدل میگردد و تمارش واجب نیست سنته الله فی عباده من تجد سنته تحویلا و هو ارا و
اخلاق بشر اثر است و لهذا احوال عمران در خصم و جمع و اخلاق اهل وی مختلف واقع شده **قفت فی تذکرة الصالح الصغیر**
کان ایشیح تاج الدین الغزالی یقول ان الحکما و اهل التجارب ذکروا ان من قام ببخدا و سنته و جدنی علمه زیاده و من قام بالمصل سنته
و جدنی عقله زیاده و من قام بحب سنته و جدنی نفسه شحا و من قام بدشوق سنته و جدنی طباعه غلظت و فطاطه و من قام بمصر سنته
و جدنی اخلاقه رفته و حساو فی مباحث کفری و دی عن کعب قال لما خلق الله الاشیاء قال لقتل انا لاحق بالشام کانت الفتنة
و انامک قال یخصب انا لاحق بمصر فقال لذل و انامک قال لشتا انا لاحق بالبادیه فقال الصحة و انامک قال محمد بن حلیب
ما خلق الله خلق خلق هم عشرة اخلاق الایمان الحیار و الخجة و الفتنة و الکبر و النفاق و الغنا و الفقر و الذل الشقا فقال لایمان
انا لاحق بالیمین فقال الحیار و انامک قالت النجدة الیها حقة باثام فقالت الفتنة و انامک قال لکبر انا لاحق بالعراق فقال
النفاق و انامک قال الغنا انا لاحق بمصر فقال لذل و انامک قال الفقر انا لاحق بالبادیه فقال لشتا و انامک قال
الکفر جعل البرکة عشرة اجزاء فتسعة منها فی قریش و احدی سائر الناس جعل الکریم عشرة اجزاء فتسعة منها فی العرب و احدی سائر
الناس جعل النیرة عشرة اجزاء فتسعة منها فی الاکراد و واحدی سائر الناس جعل المکر عشرة اجزاء فتسعة منها فی القبط و
فی سائر الناس جعل النجاة عشرة اجزاء فتسعة منها فی الروم و واحدی سائر الناس جعل الصناعة عشرة اجزاء فتسعة
منها فی یصین و واحدی سائر الناس جعل الشهوة عشرة اجزاء فتسعة منها فی النساء و واحدی سائر الناس جعل العمل عشرة
اجزاء فتسعة منها فی الانبیاء و واحدی سائر الناس جعل کسبه عشرة اجزاء فتسعة منها فی الیهود و واحدی سائر الناس
یکلی ان یحج ج سال بن القرطی عن طبایع اهل الارض فقال اهل السجاسم و اهل قننة و اعجزهم عنهار جالها حفاة و نسا
عراة و اهل البهن اهل سمع و طاعة و لزوم الجماعة و اهل عمان عرب سنبطوا و اهل البحرین قبطا سنبطوا و اهل الیمامة اهل حفاة

واختلاف آراء و اهل فارس اهل باس شدید و غرضید و اهل العراق بحث الناس عن صغیر و صغیر و صغیر و صغیر و اهل البحرین
 شیخ فرسان من اهل الشام اطوعهم لمخلوق و عصاهم لمخلوق و اهل مصر عیب من غلب کبیر الناس صغارا و صغیرا
 کبابا و عن ابن القریة قال الهند بحر نادر و جبلها یا قوت و شجرها عود و ورقها عطر و کرمان ماوراء نخل و ثمرها و قلع لصها بطر
 و خراسان ماوراء جاهد و عدو با جاهد و عمان حر با شدید و صیدا عقیق و البحرین کناستین المصرین و البصرة ماوراء الملح و بحر
 صلح ماوی کل تاجر و طریق کل عابر و الکوفة ارتفعت عن البحرین سفلت عن بلاد الشام و واسط جنته بین کماة و کنة و الشام
 عروس من نساجلوس و مصر هو انا رکد و حر باسترا اند طول الاعمار و لشو و الابث ارد قال بعضهم يقال فی خصائص
 البلاد فی البحر غیر نزع نیا بوردیا قوت سراندریج لولود عمان و زبرجد مصر و عقیق الیمین و جزع ظفار و کاری بلخ و
 مرجان فریقیه و فی ذات السموم اقامی سجستان حیات صهبان و شعابین مصر و عقارب شهر و زو حوارات الالهواز و
 براغیثا رینیة و فارارون و نمل میا فارغین ذباب تل با مانج اوزاغ بلاد و فی الملبس برود الیمین و وشی صنعا
 و ریط الشام و قصب مصر و دیاج الروم و قر السوس حریر الصین و اکیته فارس و علی البحرین و سقلاطون بغداد
 و عمائم الایله و الری و لمم مرو و تکک رینیة و سنادیل الدیخان و جوارب قزوین و فی المراکب عتاق البادیه
 و شجائب الحجاز و برافین طارستان و حمیر مصر و بغال برزعه و فی الامراض طواعین الشام و طحال البحرین و
 و ماویل بحزیره و حمی خبیر و جنون جمص و عرق الیمین و بار مصر و برسام العراق و النار الفارسیة و قروح بلخ و
 قال السجاط فی کتاب الامصار الصناعه بالبصرة و الفصاحه بالکوفه و تخیث بغداد و الطرزة بسمرقند و العی
 بالری و الجفاه نیا بوردیا و احسن بمرات و المروة بلخ و العجائب بمصر و قال غیره قرطیس سمرقند لابل المشرق کفر
 مصر لابل المغرب قال القاضی الفاضل اهل مصر علی کثرة عددهم و انیسب من و فور المال الی بلدهم ساکنین یعملون فی
 البحر و حجابید یلبون فی البرون العجائب شجرة العباس فی وندار من سعید مصر و هی شجرة متوسطة و اوراقها قصیره
 منبسطه فاذا قال الانسان یا شجرة العباس حال الناس تجتمع اوراقها و تحترق لوقتها ذکره السیوطی فی حسن الحاضر
 گویم این باب خیلی وسعت دارد و هر قایم از قایم سبعة مخصوص است بخصیاتی بلکه هر بلد از بلاد و می طرفی دارد که
 و ربلد دیگر از همان اقلیم یافته نمیشود و همچنین اهل هر قایم اخلاق جدا گانه دارند و در معاملات و عادات مختلف بود
 اند و همچنین اهل هر عمل را افعال عظمه است و تاثیر جدا گانه دارد و پیاره را درین شوق اخیر رساله مختصره است موسوم
 بالنامه و اگر چه ظاهرش مضحکات بوده است اما در حقیقت تجربیات زمانه و اهل زمانه است و خصوصا اقلیم هند را
 مزایای بسیار است بر دیگر قایم که نسبت آن دشوار است و آب هوای خوش و فواکه دلکش و فصول اربعه در
 نهایت لطافت و صفادارد و مخصوص است بملبس ناعمه و فواکه نفیسه مثل انج و دریا و شروع و و فور ذکا و دانش
 و علم و کمال در انواع هنر و فن و ساخت تیغ و تفنگ و مدفع و جزآن و اهل این اقلیم در خلق حسن و خلق حسن فان
 اهل دیگر قایم اندر اینقدر است که اهل بلاد او عبید مستغیبان اندازند تا اقلیم زمان تا آنکه درین تاریخ مقهور فرنج بوده اند
 و اگر فرما دیگری بیاید و ایشان را اندین ولایت بیرون کند تابع فرمان او شوند و خود حوصله ملک گیری و هوا

جهان ستانی و در باغ ایشان نیست و انواع عطریات و اقسام جواهر سعیدنیات که در اینجا است جای دیگر معلوم نیست
و قاعده سلطنت این اقلیم از عهد منور تا دخول اسلام درین ممالک منقلب و متحول مانده در یک جا و یک شهر قرار نگرفته
میر آرد و بلگرامی را در آثار هندوستان کتانی است مسمی به سجنه المرجان در وی فضائل هند که در کتاب صفت
آمده و خصوصیات این ولایت و ذکر اهل علم و از عهد دولت اسلامی که دره در خور و یدین و سزاوار شنیدن است
و در مدح هند همین قدر بسند است که بهبوط آدم از بهشت اول بسبب زمین وی بوده و از آنجا اولادش منتشر گردید
و طوبی و غیره اخت هندی در قرآن آمده است که نیست از بهشت فنون بوستان هند آدم ز ناز و لغت جنت ^{ساز}
گذشت و و شک نیست که نور نبوت رسول خدا صلعم اول هر صلب آدم بود بعد در اصلاب بار و ارحام امهات انتقا
پذیرفته تا آنکه از عبدالمطلب مکه ظاهر گردید این نیز یکی از فضائل بعیده هند است و نعم ما قبل
کانت لآدم ارض الهند منبسطا و فی نور رسول الله مشعول و من نهنا مستبین ان سیدنا مهشدمن سیوف الله سلو
گویا هند اصل است و عرب فرع و اجدیدش تعالی که این بنده هم هندی نژاد عربی نهاد است لیکن خار صرتی که مردم
معتدل میگرد و نشتر افسوس که هر لحظه نوک غم در ته خاطر میبشکنند زوال دولت اهل اسلام این ممالک و تغلب جان
دین جنیبی است و کیف که بزواش زوال نصارت و ذهاب حسن جمال هند گردیده و بجای گل خار شسته عموماً
قنطه و شمول بلیه جمع و یار و امصار او را شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً فر گرفته بحدی که ملاحظه طواهر احوال قرآن افعال
میوزن بجزاب زاندا و است در جبار عود علی البدر منقطع گردیده تا منظور حق تعالی صیبت امروز زمان این دیار و جهان
این بلاد مانا بروزگار جاهلیت و عهد فقرت است ^س بیا در بزم رندان تا به بینی عالمی دیگر و بهشته دیگر و
پلیس دیگر آدمی دیگر **فصل چهارم در بیان اصناف مدرکین غیب زبشر و این ادراک و گونه است**
یکه بظطرت دیگر بر ریاضت نبوت از قسم اول است و آنرا اطلاعات است که در محفلش ذکر کرده اند و اتیان وحی
مخصوص بانبیاء علیهم السلام است و وحی را صورتهاست و رویای صالحه یکے از اجزاء اوست و کهانت نیز یکے
از خواص نفس انسانی است و از مختصات او است سجع و الهام شیطانی و از عم انقطاع کهانت از زمین نبوت
بی دلیل است و آنرا که نظر در اجسام شفافه کنند مثل مرا یا و طاس میاه و قلوب و اکباد و عظام حیوانات
و طرق بجماد و نومی پس همه ایشان از قبیل کهان اند لیکن در رتبه از کهانان ضعیف بوده اند زیرا که کاهان
در رفع حجاب حس محتاج معانات کثیره نیست و ایشان معانات آن با انحصار مدارک حسیه در نوع واحد میکنند
و همین است حکم اهل زجر و عرافت و تفصیل حقایق احوال ایشان دفتر میگردان میجو اهد و منجمه مدارک غیبیه است
آنچه صادر میشود از بعضی ناس نژاد مفارقت یقظه و التباس بنوم از اجبار امور متشوف الیه و از مقتولین نژاد مفار
رؤس مسله در کتاب لغایه ذکر کرده اگر خمی را بر و عن کنجد پر کرده آدمی را در آن چیل روز بدارند و تین و بوز
بخورون او بدهند تا آنکه همه گوشت و پوست او برود و جز عروق و ششون راس هیچ باقی نماند بعد او را از
روغن برآزند و هوا او را خشک سازد و درین وقت از هر چه او را پیرسند از عواقب امور خاصه و عامه همه را

جواب گوید انتهی و این یکی از مناکیه افعال جادوگران است که عجائب عالم انسانی را از ان فهم میکنند و سحر تیرگی از رب حق است که بدان اطلاع بر مغیبات و تصرف در عوالم حاصل میشود و کثرت این ریاضت در اقالیم منوره جنوب و شمال خصوصاً بلاد هند بیشتر است و ریاضت منصفه دینی است و ازین مقاصد مذمومه عاری و مقصود اصلی ایشان باین ریاضت جمع بهمت و اقبال علی الله تعالی بالکلیه بفرمان حصول اذواق اهل عرفان و توحید است نه اخبار از مغیبات و باین جمع و توجیه تغذیه بزرگ زیاده کرده اند و چون این حالت عاری از ذکر باشد ریاضت شیطانی باشد و هر چه از قبیل کرامت از ایشان صادر میشود بالعرض است نه مقصود بالذات و ایشان غیب افرات و کشف نامند و تصرف را کرامت خوانند و با این امر چندان منکر نیست اما ابو اسحق اسفرائینی و ابو محمد بن ابی زید مالکی انکارش کرده اند بنا بر التباس معجزه غیر معجزه و منکحین تفرقه کرده اند میان هر دو و تجدی و این کافی است و انکار کرامت اولیا را بدین سلف است نیست آری در احکام شرعی حجت نمیتواند شد در حدیث صحیح آمده که فرمود آنحضرت صلعم ان فیکم لشیئین و ان منهن عمر و صحابه را هم مثل این واقع شده و تابعین و تبع ایشان و دیگر ما لحن است را هم اتفاق افتاده مگر آنکه اهل تصوف میگویند که وقوع آن در زمین نبوت قبیل میباشد و مرید را در حضرت صلعم حالتی باقی نمی ماند که الصبح یعنی عن المصباح و بعضی گمان کرده اند که دلالات نجومیه نیز نوعی از مدارک غیبیه است حالانکه در روی از غیب چیزی نیست بلکه ظنون حدسیه و تخمینات منیه بر تاثیر نجومیه و حصول مزاج از ان برای هوا با مزید حدس است و ناظر بسبب آن بر تفصیل شخصیات عالم آگاه میشود چنان بطلموس گفته ولیکن معجزه از نامعتبرات شرع است و اعتقاد آن کفر و همین است حال خطوط رملیه و فرق میان حروف است که مستند احکام نجاست او ضلع طبیعی فلکیه است و مستند زلزله و ضلع حکمیه و هوا و اتفاقیه و گمان کنند که بعضی از نبوت قدیمه است و گاهی منسوب بدانیا و گاهی باورس نمایند و از حدیث منع این عمل ثابت میشود و تحقیق آن که ادراک غیوب بصناعت نمیشود و راهی بسوی تصرف آن چیز خواص بشر احدی را حاصل نیست و بعضی برای استخراج غیب قانونی دیگر و راطور اول ترشیده اند و آنرا حساب لیم خوانند و از وی غالب از مغلوب شناخته میشود و قانون این غیب در آخر کتاب سیاست منسوب باسطو مسطور است و جمعی گمان میکنند که مطابقت جواب ای سوال در توافقی خطاب دلیل بر مطابقت واقع است حالانکه این صحیح نیست زیرا که غیب با صناعتی البته مدرک میگردد و کائنات مستقبله تا وقتی که اسباب وقوع آن معلوم نشود و خبر صادقی اثبات آن نمکند و اهل غیب است معرفت و ممکن نیست و ازین قبیل است اشراط صغری و کبری قیامت و فتن و شرور مستقبله تا قیام ساعت و مابعد آن از حشر و نشر که جز باخبار شارع نتوان دریافت و آنچه ثابت شده و بصحت رسیده انکارش نمیتوان کرد **فصل پنجم در آنکه** اجیال بد و خیر طبیعی است و بد و اقدم و سابق است بر خیر و با دیده اصل عمران است و امصار و بدن بد و او استند اهل بد و اقبال اند بسوی خیر و شجاعت نسبت با اهل خیر و معانات اهل خیر برای احکام مفسد باس بر ندرت نعمت ایشان است و سکونت بد و برای اهل عصبیت می باشد و عصبیت نمی باشد مگر از التمام بنسب یا از آنچه روحی است و نسب صحیح در متوحشین قفر یافته میشود و از عرب هر که در مینه ایشان است و اختلاط انساب بقربت یا حلف یا ولاری یا

میکنند بر قوت عصبیت که از عدد و عدد حاصل می باشد تا آنکه این دعوت و فیه هم جز بعصبیت تمام نمیشود و هر دولت
حصه دار و از حاکم او طمان که بران زیاد و نمیکرد و عظم و اتساع نطاق و طول آنکه دولت بر مقدار ثروت و کثرت قاضین
با و است و در او طمان کثیره القبائل و العصبیات استحکام دولت کمتری باشد و از طبیعت ملک است طرف و انفرادی بود
و سکون چون این طبیعت در دولت استحکام گیرد و دولت رو به هم نهد و چنانکه اشخاص را اعمار طبیعی است چنانکه دولت
هم طبیعی بوده و است اطباء و مخیم گمان کرده اند که عمر طبیعی اشخاص یکصد و بیست سال از سنین قمریه کبری است و این عمر
در هر چیل بحسب قیامات مختلف میشود و گاهی کمتر میگردد و پس اعمار بعضی اهل قرانات یکصد
سال کامل میشود و عمر بعضی نچاه یا هشتاد یا هفتاد بحسب تقضار ادله قرانات و اعمار این ملت که عبارت از اسلام است
این شصت تا هفتاد است چنانکه در حدیث آمده و زیاد نمیشود بر عمر طبیعی مگر در صورتی که در بر او صنایع غریبه از فلک چنان
در شان فتح علیه السلام واقع شود و در قوم عاده و ثمود اتفاق افتاده و اعمار دولت نیز اگر چه بحسب قیامات مختلف است لیکن در
احوال تجار و از عمر سه چیل نمیکند و چیل عبارت از عمر یک شخص است و وسط است پس این چیل سال شد که آنها نمودند و نشو تا غایت
است قال تعالی حتی باوا بلغ شده و بلغ از بعین سنه و لهذا عمر شخص واحد را عمر چیل گفتیم پس در مدت سه چیل دولت کینه
و پیر میشود و از اینجا است که بحسب چیل رابع منقرض میگردد و عمر این احوال ثلثه یکصد و بیست سال است و تجاوز نمیکند
ازین مدت مگر آنکه عارض شود و او را کدام عارض دیگر مثل فقدان مطالب که هر م حاصل شده اما طالب و حاضر نیست اگر
طالب بدافع نیابد فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعه و لا یستقدمون پس این عمر برای دولت بمثابة عمر شخص است که
تاس و قوف در تزیاید است بعد از بسن مجموع میگردد و لهذا مشهور در زبان مردم آنست که عمر دولت همین یکصد سال
است گویم حکومت نصاری را درین از ابتداء قوت عمل قریب شصت سال گذشته و نصارت آن بحد غایت رسیده باقی از
عمر چیل سال ازین بجز است و بعد از سال آغاز صد سیزدهم باشد و اول صدر او تغییر عالم و احوال اهل می
عظیم است تا بر سر صد آینده چه واقع شود و الله اعلم **فصل ششم** در آنکه طرف قوت دولت را افزون میکند زیرا
بجصول ملک طرف تناسل و عمومیت می افزاید و از آن کثرت عصبیت و موالی و صنایع میشود و قوت بیشتر میگردد
و همیشه دولت انتقال میکند در اطوار مختلفه و حالات متجدده و این پنج طور است اول ظفر بخیه و غلبه مضع و ممانع و استبداد
بر ملک و انتزاع آن از دست دولت سالفه دوم استبداد بر قوم خود و انفرادی و ملک گنج ایشان از قطا اول بنا بر سلسله
و مشارکت سوم فراغ و دعوت برای تحصیل ثمرات ملک از تحصیل مال و تخلیه آثار و بعد بصیبت چهارم قنوع و مساله بتقلید
ما فیة و اقتفا طرق شان با حسن مناجیح پنجم اسراف و تبذیر و درین طور در دولت طبیعت هر م حاصل مرض مزمن
مستونی میگردد و نوبت با تقراض میرسد و آثار دولت بمقدار قوت اصل آدمی باشد و مثل اغراس و لایم و عطایا
دول و جوائز و صلوات ابن خلدون گفته و خل یعنی ابن بطوطه مدینه دہلی حاضر ملک الهند و هو السلطان محمد شاه
اکثر ما کان یحدث عن دولة صاحب الهند و یاتی من احواله بما یستغربه السامعون انہی و استظہار صاحب دولت بر قوم
و اهل عصبیت خود بموالی و اهل صطفار است و اهل صطفار در دول متفاوت اند در التمام بصاحب دولت متفاوت است